

مقدمه

می‌شود. عنوان کتاب از یکی از نمایش‌نامه‌های شکسپیر به نام «توفان» (The tempest) گرفته شده است. یکی از شخصیت‌های نمایشنامه که با پدرش تمام عمر خود را در تنهایی در جزیره‌ای به سر برده است هنگامی که با عده‌ای کنشتی شکسته رویه‌رو می‌شود و از مصاحبت آنها برخوردار می‌گردد با معصومیت این سخنان را ابراز می‌دارد:

«آه، چه شگفت‌انگیز!

چه موجودات خوبی در اینجا می‌زیند! بشر چه زیباست! آه، دنیای شگفت‌انگیز تویی که چنین انسانهایی در آن زندگی می‌کنند!»

در این زمان، مسئله به اسارت در آمدن انسان در عصر تکنولوژی و پیشرفت مطرح می‌شود. اتوماتیسم یا استفاده از دستاوردهای بیولوژیکی به حساب صورت مکانیکی بخشیده و انسانها را به صورت ماشینهایی در آورده است که خلاقیت و ابتکار از آنها گرفته شده ولی هیچ صدای اعتراضی از سوی آنها بر نمی‌خیزد.

سید مرتضی آوینی این کتاب را مظهر نگرانی بشری برمی‌شمرد که خود را مقهور تکنولوژی یافته است. سفر تکنولوژی در اختیار غریزه سیرایی تا بپذیر قدرت.

معنای متداول واژه Brave، «شجاع» است ولی در ادبیات انگلیسی به مفهوم «زیبا، تشنگ و پرزرق و برق» به کار رفته است. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که آیا واقعا دنیای تخیلی هاکسلی زیباست؟

عنوان کتاب مفهومی پارادوکسیکال را در بطن خود دارد. نویسنده به طور طعنه‌آمیزی (Ironical) با وجود نظر بدبینانه‌ای که در مورد جهان تخیلی خود دارد، آن را «زیبا» می‌خواند.

نستازده، عجول، بی‌محابا، یا حداکثر سرعت و بدون لحظه‌ای درنگ به جلو می‌رانند. اما به کجا؟

قبل از حرکت و قبل از سرعت گرفتن ماشین، برای توقف و یا کاهش سرعت آن تمهیدی اندیشیده نشده است. امروز بشر معاصر با دو سؤال اساسی روبه‌روست: دو پرسشی که غایت و نهایت او را مشخص می‌کند: اولاً این غول آهنی در نهایت به کجا می‌رود؟ ثانیاً چگونه می‌توان بر سر آن افسار زد؟ نمی‌دانم، شاید دیگر نتوان غول را به شیشه بازگرداند! نویسندگان و هنرمندان بسیاری به مقوله ماشینیسم و ابعاد مختلف آن پرداخته‌اند و نوشتارهای تحضری و تیزرمانها و داستانهای مختلفی با این مضمون و بن‌مایه به رشته تحریر درآمده است.

«منی‌توان کمال بشری را با کمال طبی جمع کرد. اگر یکی از این دو را می‌خواهیم، باید دیگری را حذف کنیم.» این عبارت، سرلوحه کتاب «عصر از خط» نوشته ارنست یونگر است. سالها پیش دکتر علی شریعتی، خطر اسارت ماشین در چنگال ماشینیسم را تحت عنوان «ماشین در اسارت ماشینیسم» مطرح نموده و آمدنها پیش از آن نیز کسانی چون آلدوس هاکسلی و جورج اورول تصویر آینده دنیای شگفت‌انگیزی را که بی‌سازمان، بی‌چونان آینه‌ای مقابل دیدگانمان قرار دادند.

آنچه که ما را به تأمل بیشتر در کتاب هاکسلی ترغیب می‌کند چیزی نیست مگر تحسین یافتن بسیاری از پیش‌بینیهایی که در این کتاب دربارۀ آینده جهان مطرح شده است.

دربارۀ عنوان کتاب Brave New World

کتاب «دنیای شگفت‌انگیز نو» یکی از شاهکارهای هاکسلی است که اولین بار در سال ۱۹۳۱ در لندن منتشر



جهان فردا

نقد

بهرام انجم‌روز

بررسی رمان «دنیای شگفت‌انگیز نو» اثر آلدوس هاکسلی

(با نظری بر اندیشه و آرای شهید سید مرتضی آوینی)



دنیای شگفت‌انگیز نو چگونه دنیایی است؟

دنیایی که در این کتاب ترسیم می‌شود در سال ششصد و نود به تحقق می‌پیوندد. یعنی شش قرن بعد از زمان ما؛ که حکومتی جهانی برقرار می‌شود و این حکومت برای خلاصی از اعتراضات و مخالفت‌های مردم، آنان را طوری پرورش می‌دهد که در هر موقعیتی که قرار می‌گیرند، خشنود هستند و هیچ‌گاه اندیشه مخالفت به اذهانشان خطور نمی‌کند. در دنیای جدید دیگر انسانها از مادر زاییده نمی‌شوند بلکه آنها از لوله‌های آزمایشگاهی تخلیه می‌شوند و رکن خانواده به‌عنوان اساسی‌ترین رکن اجتماع مهتم می‌گردد. آزادیهای جنسی و حتی هم‌جنس‌بازی و به‌دنبال آن تبلیغ و ترویج هیجانانگیز برای تحریک و ارضای گرایز جنسی صورتی قانونی به خود می‌گیرد.

نوزادانی که در مرکزی به‌نام مرکز باروری و پرورش نطفه (Hatching and Conditioning center)

تولید می‌شوند به پنج دسته تقسیم شده‌اند که هر کدام طبقه اجتماعی خاصی دارند. مافوق آنها برترین و پائینا پست‌ترین انسانها هستند. بعد از تخلیه بچه‌ها از بطریها، ذهن آنها را با تلقین از آموزه‌های خود انباشته می‌سازند و افراد هر طبقه‌ای را تحت تعلیماتی که مخصوص همان طبقه است قرار می‌دهند. برای کنترل و هدایت افراد در مسیر مورد نظر، از هرج و مرج جنسی و نوعی مواد تخدیرکننده به‌نام «سوما» و نیز سینما و تلویزیون استفاده می‌شود.

هاکسلی در مقدمه می‌گوید: «علم و صنعت باید به‌گونه‌ای به‌کار گرفته شود که در خدمت بشریت قرار گیرد... و نه به‌گونه‌ای که بشریت به خدمت آن درآید.»

و در پایان مقاله خود خاطر نشان می‌سازد که اگر بشر نتواند از علم به‌عنوان وسیله ایجاد جامعه‌ای متشکل از انسانهای آزاد استفاده نماید و برعکس، خودش وسیله‌ای برای علم موجود به حساب آید، آنگاه با دو شق مواجه خواهد شد: یا حکومت‌های استبدادی که مجهز به ابزارهای چون بمب اتم هستند تمدن بشری را به نابودی خواهند کشید و یا حکومتی فراموشی استبدادی ایجاد خواهد شد که این حکومت نیز یا از دل هرج و مرج ناشی از رشد سریع صنعت سربرمی‌آورد و یا به‌طور اخص با انقلاب اتمی ظاهر می‌شود و به‌خاطر تأمین ثبات و حفظ قدرت خویش جامعه را به سوی جامعه استبدادی «اتوپیا» خواهد کشاند.

هنری فورد کیست؟

آلدوس هاکسلی دوران زندگی بشری را به دو دوره قبل و بعد از فورد تقسیم می‌کند. عصر قبل از فورد دوران جاهلیت است و ظهور فورد به منزله آغاز جهان متمدن به‌شمار می‌آید. او رمان خود را در دنیایی ترسیم می‌کند که در سال ۱۸۶۳ ب. ف. (بعد از فورد) وجود دارد. هنری فورد (۱۸۶۳ - ۱۹۴۷) متولد آمریکا و مؤسس شرکت اتومبیل‌سازی فورد و پیشتاز عرصه ماشین ارزان مدل T است. تولید انبوه اتومبیل نخستین‌بار

در کارخانه او آغاز شد. نوع تولید و شیوه به‌کارگیری نیروی انسانی در کارخانه فورد به‌گونه‌ای بود که اولین تافلر در کتاب خویش، «موج سوم»، هنگام نقل خاطراتی از فورد می‌نویسد: «به‌اختصار، برای یک کار تخصصی، کل وجود یک شخص موردنیاز نبود بلکه فقط به قسمتی از بدن وی احتیاج بود. و تاکنون شواهدی این چنین زنده دال بر اینکه تخصصی شدن افراطی تا چه حد می‌تواند شقاوت‌آمیز باشد ارائه نشده است.»

شهید آوینی در این باره چنین می‌نویسد: «تخصصی شدن بیش از حد امور، خود نشانی از همان تلاش و تجزیه است، و اینکه علم فقط به فن اندازه‌گیری کاهش یافته است.»

به تعبیر دکتر علی شریعتی تخصص می‌تواند فرد را به موجودی تک‌بعدی تبدیل کند. به‌عبارت دیگر کسی که در زمینه‌ای خاص صاحب اطلاعات فراوانی شود ولی در زمینه‌هایی دیگر به‌طور مطلق فاقد معلومات لازم باشد به جهان از دریچه تنگ رشته خود می‌نگرد و از او نمی‌توان بینشی همه‌جانبه را انتظار داشت.

فورد سمبل تمدن ماشینی جدید محسوب می‌شود. سالهای ۲۷ - ۱۹۱۸ شاهد ظهور اتومبیل و پادشاهی فورد است. در دنیای هاکسلی، فورد جای «خدا» را گرفته است و مدح و ستایش، مخصوص اوست. آنها به فورد قسم می‌خورند و با ترسیم حرف T بر شکم خود، به او توسل می‌جویند! عبارات و جملات زیر پیوسته بر سر زبانهاست:

«... فورد خوب می‌داند که...» (به جای «خدا خوب می‌داند که...») «فورد به همراهت...» «فورد را شکر.» «... آه، فورد بزرگ...» «آه، فورد، به دادم برس...» و غیره.

انبوه آنها!

زندگی ماشینی موجب می‌شود که از نیازهای انسان نسبت به دیگران به‌طور چشم‌گیری کاسته شود و بیشتر نیازمندیهای او توسط ماشین و نهادهای گوناگون برطرف گردد. این بی‌نیازی از دیگران سبب تشدید فقر عاطفی می‌شود. زیرا نیاز از عوامل ارتباط و پیوند با هم‌نوعان است. یکنواخت کردن فرهنگها، جهانی‌سازی کسل به وجود خواهد آورد. در جامعه‌ای که هر کجای آن که بروید یک رنگ است و همه یک‌جور لباس بپوشند و غذا بخورند و کمتر مسافری انگیزه سفر داشته باشد دیگر چیزی دیدنی وجود ندارد و همه چیز هم‌شکل و یکسان خواهد بود. دنیایی را که هاکسلی برای آینده بشریت پیش‌بینی می‌کند.

سعی بر یکسان‌سازی انبوه دارد. علم هم‌رنگی در دنیای هاکسلی، رسوایی در جمع را به‌دنبال می‌آورد. حکومتی واحد همواره تلاش دارد تا افرادی یکدست، یک‌شکل و بدون تنوع پرورش دهد. سلیقه شخصی، تفکر و اراده مستقل و خلاقیت فردی، معنایی ندارد. روند یکسان‌سازی به‌عنوان اصلی کلی برای به‌انقیاد درآوردن بشر و سلطه بر او، جاری است. شهید آوینی دنیای متهور نو را صورت انتزاعی همین





جامعه‌ای می‌داند که اکنون در مغرب‌زمین تحقق یافته است. هاکسلی در بازدید مجدد از دنیای تخیلی‌اش می‌گوید: اراده‌هایی که تلاش دارند بشر را به یک شکل متعارف در آورند، به طبیعت بیولوژیک انسان بی‌حرمتی می‌کنند. او معتقد است که سازمان داشتن، با وجود اینکه گریزناپذیر است. می‌تواند مخرب نیز باشد. او سازماندهی بیش از حد را عملی می‌داند که روح سازندگی را کشته، امکان آزادی را از بین می‌برد.

سالها پیش هفته‌نامهٔ تایم، صحنه پرمعنائی از فیلم «عصر جدید» را به‌عنوان تصویر روی جلد به چاپ رسانده بود. این عکس، چاپلین را در نقش کارگر کارخانه‌ای نشان می‌داد که در حال محکم کردن پیچهای چرخ‌دنده‌های عظیم بود. او خودش نیز به حالت خمیده و در داخل آن دایرهٔ فلزی قرار گرفته بود. پیام تصویر در لبخند رضایتی بود که چاپلین بر لب داشت. شهید آوینی معتقد است که سیطرهٔ تکنیک آزادی را نابود کرده و انسان تا حد محوری که چرخهای تکنولوژی گرد او می‌چرخند تنزل کرده است. و هاکسلی در بازنگری مجدد خویش چنین می‌آورد: «از این راه (یکنواختی)، تولید کارگران استانده‌شده‌ای برای مراقبت از ماشینهایی استانده شده امکان یافته بود. و استانده کردن این‌گونه کارگران، پس از تولد، به‌وسیلهٔ مشروط سازی، خواب‌آموزی، و شادی القا شده با مواد شیمیایی - به‌عنوان جانشینی برای احساس رضایتی که از آزاد بودن و سازنده بودن به انسان دست می‌دهد - تکمیل می‌شد.»

در دنیای هاکسلی کسانی که به هیچ روی قدرت «سازگاری» با حکومت را ندارند و یا به مراتبی از «خودآگاهی» دست یافته‌اند، ابتدا به دنیای خوشی و لذت تبعید می‌شوند و با مادهٔ مخدری به نام «سوما» آدم می‌شوند و «همسان و هم‌رنگ جامعه» می‌گردند؛ و اگر با وجود آن و یا به‌علت سرباز زدن از مصرف آن دچار «بیماری اندیشه» و مبتلا به «جنون خودآگاهی» شوند، به جزایر آدم‌خواران ارسال می‌شوند یا طریق خودکشی را فراره خود می‌بینند. سؤالی که در اینجا مطرح می‌باشد این است که به‌راستی چرا این نظام پرورشی خاص، به‌دنبال همسانی و ثبات است؟

آوینی به این پرسش این‌گونه پاسخ می‌دهد: «وقتی تفاوتها از میان برداشته شود، معرفت نیز حاصل نمی‌آید. بنابراین شعار اصلی دنیای متهور نو این است: «اجتماع همسانی، ثبات». اما فردیت چیست، و آیا آزادی در وصول به فردیت است؟ آلدوس هاکسلی به این سؤال پاسخ نمی‌دهد. او نسبت به لیبرالیسم متعهد است، اما در عین حال نمی‌تواند تبعات اخلاقی لیبرالیسم را تماماً بپذیرد. هاکسلی خود معتقد است که: «انسانها، هنگامی که در یک جمع گردهم می‌آیند، قدرت استدلال و انتخاب اخلاقی خود را از دست می‌دهند.»

هاکسلی این نتیجهٔ منفی تبعیت مطلق از «جمع» و تلقین‌پذیری و سلب‌ارادهٔ شخصی را «سم گله‌ای» (herd-poison) می‌نامد و آن را مانند الکل، ماده‌ای قوی می‌داند که به انسان یک احساس برون‌نگری (Extraversion) می‌بخشد و او را از مسئولیت، هوشمندی و اخلاق می‌گریزند و به یک

نوع تهی مغزی حیوانی و ناسالم سوق می‌دهد. آوینی در این باره می‌گوید: «برای رهایی از اضطراب، تمدن امروز به شهروندان خویش می‌آموزد که از یکسو فردیت خود را در اجتماع منحل کنند و از سوی دیگر، راههای مغزی نیز چون سینما و تلویزیون... در اختیار آنان قرار داده است.» مسیح(ع) قول داده بود که هر جا دو یا سه نفر گردهم آیند حضور یابد.

اما هیچ‌گونه قولی در مورد حضور در جایی که هزارها نفر یکدیگر را با سم گله مسموم می‌کنند نداد. بلکه حتی گفت: «از راهی مروید که دیگران رفته‌اند. همچون کرگدن تنها سفر کنید.»

هاکسلی برخلاف عده بسیاری، عصر آینده را عصر ازدیاد جمعیت نام نهاده بود و نه عصر فضا. ولی مگر نه این است که امروزه یکی از اهداف دستیابی به سیارات دیگر را، بررسی امکان اسکان‌دادن بخشی از جمعیت روبه‌رشد بشر زمینی در آن سیاره‌ها می‌دانند؟

آئینهٔ جادو

تکنیک حجابی است که باید خرق شود. و برای اینکه مسخر تکنیک و ریسمان نامرئی جذابیت سینما نشویم، جز این چاره‌ای نیست. «خرق حجاب تکنیک» شالودهٔ پیام شهید آوینی در کتاب «آئینهٔ جادو» است.

وسایل ارتباط جمعی حاکمیت ما را بر خود و بر اندیشه و بر احساس و ادراک و نیز بر روابط انسانی و اجتماعی ما از ما ربوده‌اند. سید مرتضی آوینی در مورد نقش تلویزیون در جوامع امروز می‌نویسد: «کودکان همراه با تلویزیون رشد می‌کنند و تلویزیونها نیز با پیچیده‌ترین شیوه‌های روان‌شناسی اجتماعی، تلاش دارند تا مردم را نسبت به استمرار وضع موجود امیدوار سازند و آنها را مطلقاً از هر اندیشه‌ای که مفید فایده‌ای نیست و کاربردی ندارد، بازدارند.»

در دنیای تخیلی موردنظر، انسانها در کنار یکدیگر می‌نشینند و به تماشای تلویزیون می‌پردازند. ولی در همین حال، هر یک از دیگری دور است و تبادل فکری میان آنها از بین می‌رود. به تعبیری: انسانها در کنار یکدیگرند ولی با هم نیستند.

اعتیاد به تلویزیون، امروز به‌عنوان یک بیماری فراگیر در جوامع بشری رسوخ کرده و سایر شئون زندگی انسانها را نیز تحت تأثیر خود قرار داده است. آیا تا به حال اندیشیده‌ایم که این جعبهٔ جادو در قبال آنچه که به ما ارایه می‌دهد، چه چیز را از ما می‌ستاند؟ هاکسی خود چنین می‌گوید: «در این جهان هرگز «چیزی» را به ازاء «هیچ‌چیز» به کسی نمی‌دهند. برای این پیشرفتهای شگفت‌آور و ستایش‌انگیز، می‌بایست قیمتی پرداخت می‌شد...»

اسطوره‌زدایی یکی دیگر از تبعات منفی رسانه‌هاست. امروزه رسانه‌ها با استفاده از ترفندهای مختلف و بهره‌وری از عناصر پیشرفته تبلیغاتی، اذهان را چنان به خود جلب می‌کنند و آنان را به طور کاذب ارضا می‌نمایند که اساطیر ملی آنها دیگر برایشان جایگاه و منزلت رفیع پیشین را نخواهد داشت. در

دنیای شگفت‌انگیز نو، دانشجویان دیگر کسانی چون شکسپیر را نمی‌شناسند.

مصرف‌زدگی و ترویج فرهنگ مصرف‌گرایی از دیگر ویژگی‌های رسانه‌ها در جوامع امروزی است. ایجاد نیاز کاذب و تبدیل کودکان به ضبط‌صوت‌های زنده برای تبلیغ کالاها و فراورده‌های صنعتی و ... از شگردهای زیرکانه تبلیغ‌گران بزرگ است که نتیجه مطلوب آنان را هم به‌دنبال داشته است.

هاکسلی در مقاله‌ای با عنوان «هنرهای فروش» می‌نویسد: «در اروپا، مشمولین نظام‌وظیفه را به شوخی «علوفه تفنگ» می‌نامیدند. اکنون برادران و خواهران آنان علوفه رادیو و تلویزیون شده‌اند. در دوران کودکی من به ما می‌آموختند که اشعار کودکانی و، در خانواده‌های مذهبی، سرودهای مذهبی بخوانیم. امروز، بچه‌های کوچک دایماً آوازهای تبلیغاتی را زمزمه می‌کنند.»

برنامه‌های این رسانه به‌گونه‌ای است که غالباً در ساعات آخر شب استفاده می‌شود. یعنی درست زمانی که شخص از فرط خستگی کار روزانه، در حال استراحت و تجدید قواست و حوصله فکر کردن و تمرکز حواس روی امور جدی را ندارد. و این همان چیزی است که متخصصان آگهی‌های تبلیغاتی می‌خواهند: تلقینی غیرمستقیم و ایجاد نیاز کاذب و پرتوافکنی غیرخودآگاهانه. آنها با دگرگون ساختن نیروهای نهفته. او را اغوا می‌کنند، و او بدون مقاومت، تسلیم می‌شود. در حقیقت برایش انتخاب می‌کنند. و راز موفقیتشان نیز در این است که شخص گمان می‌کند که خودش انتخاب کرده است و ظاهر امر نیز همین را گواهی می‌دهد.

اتوپیسیم

اتوپیا چیست؟ اتوپیا را در عربی مدینه فاضله و در فارسی «آرمان‌شهر»، «نیک‌شهر» و «ناکجا‌آباد» (تعبیر شیخ شهاب‌الدین سهروردی) گفته‌اند. لفظ اتوپیا از کتابی که تامس مور در سال ۱۵۶۱ به چاپ رسانده، گرفته شده است. اتوپیا واژه‌ای یونانی است که توماس مور آن را از ریشه *ou-* *topos* ساخته است و به معنای «هیچ‌جاستان» یا «لامکان» است. اما مدتها پیش از مور، افلاطون به طرح مدینه فاضله خویش پرداخته بود. (Kallipolis) تا آنجا که در حافظه تاریخ به یاد مانده است، هیچ‌گاه، انسان از اندیشه و رؤیای بهزیستی فارغ نبوده، و همیشه، نگاه او برای یافتن آینده‌ای بهتر و سامان‌یافته‌تر، دوردستها را نظاره کرده است. رؤیای مزبور، در زندگانی انسان، به گونه‌های مختلفی تبلور یافته است؛ و بارزترین نمونه از آن را در اندیشه «مدینه فاضله» می‌یابیم. آرمان‌شهر زمینی که در آن از نابسامانی و دغدغه‌های جوامع موجود، اثر و نشانی نباشد. بهشت موعود زمینی، علاوه بر بهشت آسمانی، رؤیای همیشگی انسان بوده است؛ و گمان نمی‌رود که تا پایان تاریخ نیز، تغییری بر آن رود.

اتوپیای مور یک مدینه آرمانی است؛ آن‌سان که خود او می‌خواهد. اما در این کتاب، اتوپیا به معنای همان دنیای

شگفت‌انگیز نو به‌کار رفته است. در واقع اتوپیای این دنیای تخیلی، آرمان‌شهر حقیقی نیست؛ بلکه تصاویری منفی یا متضاد از مدینه آرمانی نویسنده آن را عرضه داشته است. اتوپیای دنیای متهور نو سرابی بیش نیست و درحقیقت یک ضد اتوپیاست. آسودگی و لذایذ آن اصالت ندارد. انسانهای این اتوپیا راحت‌اند، ولی زندگی راحتشان. مرداب روح آنها شده است.

شهید آوینی در این زمینه می‌نویسد: «همه اشتباه در اینجاست که غرب، بهشت زمینی را بدل از بهشت آسمانی گرفته است و در خیال اتوپیایی است که در آن بیماری، مرگ و پیری علاج شده و انسان می‌تواند فارغ از گذشت زمان و قهر زمانه. مرکوب مرادش را همان‌سان که نفس اماره‌اش می‌خواهد، جاودانه به جولان دریاورد، این سوری و آن سوری بتازد و از همه لذایذ ممکن متمتع شود.»

یکی از شخصیت‌های رمان در جایی از کتاب می‌گوید: «هر چیز بهایی دارد؛ و سعادت و رفاه چیزی است که بهای آن را با قربانی کردن حقیقت و زیبایی باید پرداخت.»

سید مرتضی آوینی در همین زمینه می‌گوید که اتوپیا قابل تحقق بر روی زمین نیست: «اتوپیا، توهم زمینی بهشت گمشده آدمیزادگان است. و بهشت، اگر بخواهند که در زمین متحقق شود، سرابی بیش نیست. هر ایدئولوژی سیاسی، خواه‌ناخواه تصویری از یک بهشت زمینی دارد که غایات خویش را در آن متحقق می‌بیند. هاکسلی در «دنیای متهور نو» تصویری از بهشت موعود خویش به دست نمی‌دهد اما اتوپیای علمی یا صورت مثالی مدینه‌ای را که در سایه علوم و تکنولوژی بنا می‌شود، جهنمی بسیار وحشتناک و پررنج می‌بیند... و حق با اوست.»

دنیای پیشرفته امروز بشریت را به بهشت شداد دعوت می‌کند. تکنولوژی به‌زعم خویش قصد سیراب نمودن بشر تشنه معاصر را دارد؛ اما دریغ که به‌جای فرونشاندن عطش او، بر اضطراب، نگرانی و افسردگی و تنهایی انسان می‌افزاید. بشریت امروز در اسارت سراب اتوپیسیم قرار گرفته است.

شاید بزرگترین خلف سقراط (افلاطون) آن زمان که در طرح «مدینه فاضله» خود با شتاب زمان صرف می‌نمود و بدین‌وسیله برگ افتخار را در میدان رقابت اندیشه‌ها می‌ربود، تصور هم نمی‌کرد که عصری در مغرب زمین چهره کند که وجوه آسمانی، این‌چنین از مدینه‌های آرمانی رخت بریندد، و بشریت در اسارت سراب اتوپیسیم قرار گیرد.

بهشت در عالم زمان و مکان قابل تحقق نیست و نمونه‌ای زمینی ندارد. وعده ابلیس را در بهشت مثالی به پدرمان به یاد آوریم: ... ای آدم! آیا می‌خواهی درخت جاودانگی و سلطنت بی‌انقراض را نشانت دهم؟»

چه باید کرد؟

متفکرانی که توجهشان به اتوماتیسیم معطوف بوده است، همواره این سؤال را نیز مطرح کرده‌اند و به جست‌وجوی





راه‌حلهای آن نیز پرداخته‌اند.

از مبالغه‌ای که در این تعابیر وجود دارد بسیار خطرناک‌تر باشد.

من هم می‌پذیرم که تعبیر «دهکده جهانی» در عین آنکه اشاره به جهانی بودن ارتباطات دارد، مخاطبان خویش را نیز دچار این یأس می‌سازد که هیچ‌چیز از چشم کدخدا پنهان نمی‌ماند. حال آنکه «کدخدا» آن قدرها هم که وانمود می‌کند هوشیار و مسلط بر اوضاع نیست. و اصولاً «کدخدا» یا آن ابوالهولی که بر این دهکده جهانی حکم می‌راند، پیش از آنکه قدرتمند باشد هراسناک است و پیش از آنکه قدرت‌نمایی کند، درباره قدرت خویش سخن‌پراکنی می‌کند و مردمان را می‌ترساند.»

هاکسلی این‌گونه ادامه می‌دهد: «... اگر می‌خواهید از فرسایش معنوی افراد و تمامی جوامع جلوگیری کنید، «مادرشهر» را به کنار بگذارید و زندگی جمعی کوچک روستایی را از نو بسازید؛ و یا به جای این بازسازی، «مادرشهر» را، از راه ایجاد سازمان شهری معادل جامعه‌های کوچک روستایی، در دل شبکه خشن و مکانیک سازمان «مادرشهر»، که در آن افراد بتوانند، به صورت اشخاصی کامل - و نه صرفاً به صورت تسوده‌ای از تخصص‌های ویژه - با یکدیگر آمیزش و همکاری کنند، به شکلی انسانی درآورید.»

سید مرتضی آوینی آنجا که به نیازهای کاذب بشر امروز می‌پردازد. آن را مربوط به عادات و ملکاتی می‌داند که خود، برخلاف ذات خویش، برای خود ساخته است. سپس این‌گونه ادامه می‌دهد: «وظیفه ما آزاد ساختن مرغ باغ ملکوت فطرت آدمی از قفس عادات و تعلقات است نه گردن نهادن به حاجات کاذب او. با گردن نهادن به این حاجات، دیگر هرگز طایر قدس وجود آدمی راهی به سوی آسمان رهایی نخواهد یافت.»

«دودو» پرنده‌ای است که قادر به پرواز نیست و هاکسلی در انتهای بازدید خود، از دودو به‌عنوان نمادی از بشر معاصر یاد می‌کند. آنچه را حافظ در خاور زمین با تعبیر تخته بند تن شدن در سراج‌ ترکیب و محرومیت از طواف در عالم قدس به نظم درآورده بود، توسط هاکسلی در باختر زمین به شکل زیر مشور می‌شود:

«هر پرنده‌ای که بیاموزد بدون استفاده از بالهایش، زندگی خوبی از زمین برای خود دست‌وپا کند، به‌زودی از نعمت پرواز چشم خواهد پوشید و برای همیشه در زمین باقی خواهد ماند.»

منابع

- ۱- هاکسلی آلدوس؛ دنیای شگفت‌انگیز نو؛ ترجمه صباغی و کاویار؛ کارگاه هنر؛ ۱۳۶۶.
- ۲- هاکسلی آلدوس؛ بازدید دوباره از دنیای زیبای نو؛ ترجمه ابوالقاسم جزائیری؛ نشر سپهر؛ ۱۳۵۶.
- ۳- آوینی، سید مرتضی؛ فردایی دیگر (مجموعه مقاله)؛ انتشارات پرگ؛ چاپ دوم؛ ۱۳۷۴.
- ۴- آوینی، سید مرتضی؛ آینه جادو (مقالات سینمایی)؛ بنیاد فاطمه‌الزهرآ؛ چاپ اول؛ ۱۳۷۵.

هفده سال پس از انتشار این رمان، یعنی در سال ۱۹۵۹، هاکسلی از دنیای تخیلی خویش بازدید مجددی به‌عمل می‌آورد و گزارش آن را در کتابی به‌نام «بازدید دوباره از دنیای زیبای نو» (Brave new world revisited) منشر می‌سازد.

کتاب در دوازده فصل به مسائلی همچون ازدیاد جمعیت، اخلاق، تبلیغ در جوامع دموکرات و جوامع دیکتاتوری، شست‌وشوی مغزی و ترغیب ناخودآگاه و ... می‌پردازد و در فصل آخر این سؤال اساسی را مطرح می‌کند که «چه می‌توان کرد؟»

انسان ظاهراً «متمدن» امروزی خود نیک می‌داند که در عرصه تسلط بر خود و امیال و کششهای ناموزون خویش کمتر توفیق یافته است. ولی این شکست بزرگ و اساسی را انکار می‌کند و چنان وانمود می‌کند که گویی هیچ فاجعه‌ای به‌وجود نیامده است. همان‌طور که ویل دورانت در «لذات فلسفه» اشاره می‌کند، انسان بر ماده بیشتر تسلط یافته است تا بر نفس خود. کتاب هاکسلی تا حدودی یأس‌انگیز است، و در مقابل انسان ماتم‌زده، راه حل ارزشمندی قرار نمی‌دهد. به‌منظور جبران این نقیصه، که خودش هم به آن اقرار دارد، پانزده سال بعد مقاله‌ای را به‌عنوان مقدمه به کتاب می‌افزاید، و در آن مقدمه، انقلابی بنیادین را در درون انسانها توصیه می‌کند.

سید مرتضی آوینی در این‌باره می‌نویسد: «سازندگی روحی و معنوی انسان، محتاج بصیرت و معرفت است. و انقلاب درونی که متکی بر علم و معرفت نباشد، پشتوانه قابل اعتمادی ندارد.»

ارسطو فضیلت را «حد وسط طلایی» میان افراط و تفریط می‌نامد.

هاکسلی آنجا که از سازماندهی بیش از اندازه سخن می‌گوید تنها مسیر سالم و مطمئن را راهی در میانه ذکر می‌کند: راه بین دو حد افراطی آزادی عمل اقتصادی در یک انتها و کنترل تام در انتهای دیگر. هاکسلی آموزش را برای آزادی لازم می‌داند: «افراد را باید به اندازه کافی در تجزیه و تحلیل تبلیغ آموزش داد، تا بتوان آنان را از اعتقاد بی‌چون و چرا به مهملات محض رهایی بخشید. ولی نه چنان زیاد که موجب شود افراد تمام گفته‌های ریش‌سفیدان خوش‌نیت سنت نگاه‌دار را - که همیشه هم عقلانی نیست - یک جا رد کنند. و شاید هرگز نتوان صرفاً از راه تجزیه و تحلیل، میانگین عاقلانه‌ای بین زودباوری تام و شکاکیت کامل یافت و آن را نگاه داشت.»

هاکسی درباره مادرشهر (metropolis) می‌گوید: «ازدیاد جمعیت و ابرسازمانی، مادرشهر جدیدی پدید آورده‌اند که در آن یک زندگی کاملاً انسانی با وابستگیهای شخصی چندگانه تقریباً امکان‌ناپذیر شده است.» آیا مادرشهری را که هاکسلی مطرح می‌کند همان دهکده جهانی مارشال مک لوهان نیست؟! آوینی در این زمینه معتقد است: «تعبیراتی چون «امپراطوری ارتباطات» و یا «دهکده جهانی»، اگر چه ممکن است مبالغه‌آمیز به نظر آیند، اما اشاره به حقیقتی دارند که غفلت از آن می‌تواند